

Islamic Culture and Lore

*Aygün Alizade

This article shows the evolution of Islamic culture in one scheme. In this scheme there are both theoretical and practical grounds. To the question that who can establish the true Islamic culture. The answer is that only a perfect human being and his followers can create the ideal Islamic culture. The central idea of the article is:

Prophet Muhammad (s) is the ideal human being.

He introduced Islam and the Book of God, Qur'an to people.

After passing certain stages provided in the scheme, a person can reach lore or spiritual knowledge.

If a person reaches spiritual knowledge, his heart will shimmer with the Divine light.

The scheme begins with an ideal or perfect man through whom a person reaches spirituality or lore. The nature of our scheme is that the beginning and the end is human salvation. For human salvation, one should pass the stages of Islamic culture shown in the scheme.

In this article the theoretical and scientific grounds of spiritual learning and sufism are compared with the interpretation of the Qur'an, because both the interpretation of the Qur'an and Islamic culture have passed through the same path of evolution. Afterwards, while interpreting hadith, the role of science has been stated. In the end, the history of sufism, its development stages have been analyzed in a comparative manner.

Keywords: culture, Islam, lore, sufism, interpretation, human, ideal

فرهنگ اسلامی و عرفان

*آیگون علیزاده

چکیده:

در این مقاله سعی کرده ایم که تکامل فرهنگ اسلامی را در یک نمودار نشان بدهیم. در نمودار ما هم مبانی نظری و هم مبانی عملی وجود دارد. فرهنگ اسلامی را چه کسانی می توانند چنانچه باید و شاید تشکیل بدهند؟ فرهنگ اسلامی را فقط پیروان راه "انسان کامل" می توانند به تکامل برسانند. از این جهت هم نمودار ما با انسان کامل شروع می شود و تا عرفان و تصوف ادامه پیدا می کند. چون اسلام خودش یک اقیانوس بیکران است و فرهنگ اسلامی هم امواج همان اقیانوس می باشد آنها را نمی توان در یک مقاله بیان کرد. ما تصمیم گرفتیم که برای خلاصه، مطالب نیاز به نموداری هست که در آنجا تمام محورهای اصلی مقاله نشان داده شود. محورهای اصلی مقاله:

محمد (ص) انسان کامل است.

محمد (ص) دین و قرآن را به انسانها رسانده است.

انسان باید بکوشد که هم دین و هم قرآن را خوب یاد بگیرد.

پس از طی مراحل که در نمودار نوشته شده است انسان می تواند به عرفان برسد.

اگر انسان به عرفان رسید قلب او جایگاه تابش انوار الهی خواهد بود.

نمودار با انسان کامل شروع می شود و تا عرفان می رسد. ویژگی نمودار ما این است که اول و آخرش

نجات انسان است.

برای نجات انسان، فرهنگ اسلامی که شامل همه چیزهای نمودار ما می باشد مهم است.

در این مقاله مبانی نظری و علمی عرفان و تصوف بیشتر با تفسیر قرآن مقایسه شده است. زیرا هم تفسیر قرآن و هم عرفان اسلامی یک مسیر تکامل را طی کرده است. بعد از آن نقش علم حدیث در تفسیر و تصوف بیان شده است. در آخر تاریخچه تصوف، مراحل رشد آن به صورت مقایسه ای تحلیل شده است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، اسلامی، عرفان، تصوف، تفسیر، انسان، کامل

۱. مقدمه

مقاله حاضر به این دلیل با عنوان فرهنگ اسلامی و عرفان ارایه می گردد؛ که، از پیدایش اسلام تا امروز، عرفان اسلامی با فرهنگ اسلامی همراه بوده است و فرهنگ اسلامی را شامل علوم اسلامی، علوم قرآنی، عرفان و تصوف، ادبیات، هنر و غیره دانسته اند عرفان و تصوف اسلامی هم یک پدیده ی منحصر به فرد در بطن اسلام است. اگرچه قبل از اسلام نیز در ادیان الهی شبیه به آن دیده شده است در این مقاله کوشش شده؛ که عرفان اسلامی، از تاریخچه تصوف تا فلسفه ملا صدرا، به صورت خلاصه ارایه گردد و همچنین به بررسی این موضوع که اسلام علاوه بر علوم قرآن و علوم اسلامی با خودش یک روش زندگی هم آورده است؛ به این جهت؛ ضمن معرفی صوفیان، فلاسفه و شخصیت های بزرگ عرفان به مطالب که نمودار مشخص شده خواهم پرداخت.

۲. بحث

در نمودار، اولین مقام انسان کامل نامگذاری شده است. اما راه شناخت انسان کامل و انسان کامل کیست؟ برای شناخت انسان کامل ابتدا در قرآن و سپس در سنت باید جستجو کرد. اگرچه در قرآن و سنت تعبیر ”انسان کامل“ نیست؛ اما تعبیر ”مسلمان کامل“ و ”مؤمن کامل“ توصیف شده است. به طور قطع، مسلمان کامل را، شخصی که در باورهای اسلامی به کمال رسیده و مؤمن کامل نیز کسی که در پرتو ایمان به کمال رسیده دانسته اند.

ابتدا باید مشخصات انسان کامل را در قرآن و سنت جستجو کرد، بدیهی است که در قرآن و سنت کاملاً به این موضوع پرداخته شده است. اما راه دوم در شناخت انسان کامل، آن است که افرادی عینی را بشناسیم شخصیت هایی که مطمئن هستیم آنها در مکتب اسلام و قرآن ساخته شده اند و ”وجود عینی انسانهای کامل اسلامی هستند، چون انسان کامل اسلامی فقط یک انسان ایده آلی و خیالی و ذهنی نیست که هیچوقت در خارج وجود پیدا نکرده باشد، انسان کامل، هم در حد اعلا و هم در درجات پائین تر، در خارج وجود پیدا کرده است.“ (مطهری، 1368:17)

پیامبر اکرم (ص) نمونه انسان کامل اسلام است. علی (ع) نمونه ی دیگری از انسان کامل اسلام است. اما چه کسی اولین بار تعبیر ”انسان کامل“ را به کار برده است؟ تعبیر ”انسان کامل“ در ادبیات اسلامی تا قرن هفتم هجری دیده نشده است. امروز در اروپا این تعبیر کاربرد بسیار دارد؛ اما برای اولین بار در دنیای اسلام این تعبیر در مورد انسان به کار برده شده است.

اولین کسی که ”انسان کامل“ را مطرح کرد، عارف معروف، محی الدین (۱) عربی اندلسی طائی؛ پدر عرفان اسلامی است. اکثر عرفا، که از قرن هفتم به بعد در میان ملل اسلامی و از جمله عرفای ایرانی فارسی زبان، از شاگردان مکتب محی الدین بوده. مولوی با همه عظمتش، یکی از شاگردان مکتب محی الدین است. او شاگردی به نام صدرالدین قونوی (۲) دارد که بعد از محی الدین، بزرگترین عارف شمرده می شود. اگر عرفان اسلامی به صورت علمی و بسیار دشوار به نظر می رسد. حاصل اندیشه های محی الدین و شروح صدرالدین قونوی است.

در نمودار ارایه شده، انسان کامل، از حضرت محمد (ص)، شروع شده و تا عرفان و تصوف ادامه دارد. خدا انسان را برای شناختن خود آفریده است. ”من عرف نفسه فقد عرف ربه“ یعنی هر که خود را شناخت خدای خود را خواهد شناخت. در کشف المحجوب هجویری (۳) آمده است: ”رسول (ص) گفت: من عرف نفسه فقد عرف ربه ای من عرف نفسه بالفنا فقد عرف ربه بالبقا و قال من عرف نفسه بالعبودة فقد عرف ربه بالربوبية“ (هجویری، ۱۳۷۴) به این دلیل خدای متعال پیامبر عزیز خود را فرستاد تا انسانها را هدایت کند. حضرت رسول اکرم (ص) پس از بعثت و نشر دین اسلام، حامل قرآن کریم است. اگرچه قرآن و عترت را امانت گذاشت.

در بررسی فرهنگ اسلامی از نظر عرفان و تصوف می بینیم که اغلب صوفیان بیشتر به اهل سنت نسبت داده شده است. به نظر می رسد بعد از وفات پیامبر (ص) حکومت اموی از اولاد حضرت بیم داشتند. به این دلیل زندگی، اندیشه، اثر و... آنها در کتابهای صوفیان دیده نمی شود و به ندرت در بعضی از تذکره ها بتوان از احوال آنها اطلاع یافت.

در کتاب هجویری درباره امام علی (ع) به طور مختصر نوشته شده است و یا در کتاب معروف «تذکره اولیا» ی فریدالدین عطار، با نام امام جعفر صادق (ع) شروع شده و با ذکر نام امام محمد باقر (ع) به پایان می رسد. در حالی که این منابع می توانست مرجع مناسب در معرفی معصومین و عرفا باشد. به نظر می رسد که آنها را از صوفیان جدا می کردند و شاید از بیم حاکمان، نامی در آثارشان دیده نمی شود.

همان طور که در نمودار دیده می شود؛ قلب رسول اکرم مقام وحی الهی است. قرآن مجید توسط فرشته وحی- جبرئیل- از سوی خداوند و بر وفق آنچه در لوح محفوظ ثبت است، به عین الفاظ بر قلب [قوای دراکه] حضرت رسول (ص) وحی یا نازل شده است.

علامه طباطبایی در تفسیر خود می نویسد: «آنچه از قرآن بدست می آید این است که این کتاب آسمانی [قرآن] از راه وحی ای که به پیغمبر اکرم (ص) شده بدست آمده، وحی یک نوع تکلم آسمانی (غیرمادی) است که از راه حس و تفکر عقلی درک نمی شود؛ بلکه با درک و شعور دیگری است که گاهی در برخی از افراد به حسب خواست خدایی پیدا می شود و دستورات غیبی یعنی نهان از حس و عقل را از وحی و تعلیم خدایی دریافت می کند. عهده داری این امر نیز نبوت نامیده می شود.» (قرآن در اسلام، 107).

بنابراین قلب حضرت محمد (ص) مقام نزول آیات بوده و بعد از قرآن و دین اسلام، علوم اسلامی مطرح می شود.

در این نمودار علوم را در واقع به سه بخش تقسیم کرده ایم: قرآن و علوم قرآن، دین اسلام و علوم اسلامی. یکی از این بخش ها، علوم تجربی است؛ که شامل فیزیک، شیمی، زیست شناسی، هندسه و غیره بوده؛ در نمودار دیده نمی شود. علمی که قبل از اسلام هم بوده است و کشورهای غربی درباره این علوم آگاهی داشتند.

یعنی در اسلام فیزیک اسلامی یا شیمی اسلامی وجود ندارد. بعد از اسلام علوم را به دو قسم تقسیم کرده ایم. یکی تحت عنوان علوم قرآن است و دیگری علوم اسلامی. علوم قرآنی که رابطه گسست ناپذیر با قرآن دارد و بدون قرآن این علوم معنی ندارند. این علوم را حدیث،

تفسیر، فقه و غیره تقسیم شده است. اما علوم اسلامی را که شامل تاریخ، فلسفه، اقتصاد، ادبیات، هنر و غیره بوده بعد از علوم اسلامی در نمودار مشخص گردیده است.

بر کسی پوشیده نیست این علوم قبل از اسلام وجود داشته است. مثلاً فلسفه یونان قدیم، و از طرفی نمی توان گفت که بنیاد فلسفه را مسلمانان گذاشته اند. یا تاریخ مورخین یونانی برای تاریخ قدیم جهان ارزش بسیار دارند. ادبیات هم قبل از اسلام بوده و در سنت ادبی عرب دوره جاهلیت هم اشعار معروف دیده می شود. اما اسلام با خودش فلسفه، تاریخ، ادبیات، هنر را آورده است که مقابل فلسفه یونان، ادبیات عرب، تاریخ یونان قرار گرفته است. از این جهت هم علوم اسلامی را در یک قسمت از نمودار درج شده است.

در زمان حیات حضرت رسول اکرم (ص)، قرآن برای مردم تفسیر، پس از رحلت آن حضرت این احادیث از طرف محدثین نقل می شد. به این جهت در نمودار بعد از قرآن، علوم قرآن دیده می شود. به طوری که مبنای علوم قرآن را حدیث لحاظ شده است.

بعد از رحلت پیامبر اکرم، صحابه، بعد از آنها نیز تابعین و سپس اتباع تابعین آمدند. از این سه گروه صحابه که با پیامبر معاشرت داشته اند. گروه های تابعین و اتباع تابعین، پیامبر را درک نکردند. اما صحابه، تابعین را به نوبت دیده اند. اگر به تفاسیر و فقه توجه کنیم؛ می بینیم که در سالهای اول تفسیر و فقه از طرف محدثین نوشته می شد. به این جهت در نمودار، بعد از قرآن حدیث قرار گرفته است. زیرا حدیث درگسترش علوم قرآن نقش اساسی را داشته است.

علم حدیث هم برای تصوف و هم برای تفسیر قرآن نقش بزرگ ایفا کرده است. "تفسیر با خود پیغمبر (ص) آغاز شد، و پس از ایشان صحابه به نقل از پیغمبر و بر اساس تقریرات او به تفسیر قرآن پرداختند؛ بنابراین قرآن در این دوره بصورت روایت و حدیث بیان می شد و غالباً با طریقی بسیار ساده و بسیط برگزار می گردید و می توان گفت: که تفسیر صحابه در واقع روایت و نقل از رسول خدا (ص) بوده است، نه تفسیر. در این دوره که از قرن اول هجری تجاوز نمی کند تفسیر شاخه و شعبه ای از علم الحدیث بوده است. لذا رجال حدیث دارای

اطلاعات گسترده تری در تفسیر قرآن بوده اند، چنانکه ما این روابط و پیوندهای عمیقی را که میان تفسیر و حدیث وجود داشت در اعصار بعد در مورد تدوین حدیث مشاهده می کنیم یعنی محدثان بخش مهمی از کتب حدیث خود را به ابواب تفسیر قرآن اختصاص می دادند.“ (حجتی، 2010:79).

شرق شناس معروف روسیه در باره پیدایش تصوف می نویسد: ”محدثین دوره اول خیلی معروف بودند. آنها هم فقیه بودند، هم مفسر و قاری قرآن بودند. بدین ترتیب در خود تمام دانش های الهی و حقوقی را جمع کرده بودند. اما مردم دیدند که زمانی که امویان بر خلاف اسلام رفتار می کنند محدثین نه تنها آنها را دفاع می کنند حتی به صورت آشکار به طرف حکومت می روند. شرایط تغییر پیدا می کند و از بین مردم ناراضی، محدثین نوع دیگر ظاهر می شوند و محدث آن زمان باور می کند که او علاوه بر جمع کردن آنها رعایت می کند. رعایت حدیث را اسلام شناس معروف ماسیون درست شرح داده است. محدثین سعی می کردند که تمام نکات زندگی بنیانگذار اسلام را در زندگی شخصی خود دنبال کنند. به این خاطر هم، محدثین گروه دوم زهد را انتخاب می کنند. این را می توان اساس تصوف هم نامید.“ (15، 1965)

سجادی در مورد منابع تصوف و عرفان اسلامی می نویسد: ”مبانی تصوف و عرفان اسلامی در جهت نظری: قرآن مجید و احادیث نبوی و اقوال پیشوایان دین و مشایخ و در جنبه عملی: سیرت رسول الله (ص) و اصحاب و یاران او و رفتار امامان (ع) و بزرگان دین است.“ (سجادی، 1386:7) برای مقام علوم عقل مطرح است. زیرا انسانها با عقل می توانند علوم قرآن و علوم اسلامی را درک کنند. به دلیل این که اینها نقش نظریه را دارند. با عنوان نظریه در نمودار نامگذاری شده است.

درنمودار پس از این موارد عرفان و تصوف دیده می شود. علت این نامگذاری به این جهت است که تصوف و عرفان طرز زندگی است. نه علم است و نه دین. تصوف یا عرفان، زندگی با دین و علم قرآن است، یعنی زندگی انسان کامل.

در بخش دیگر از نمودار، قلب در مقام عشق در نظر گرفته شده است. زیرا سالک راه حقیقت می‌خواهد به محبوب برسد و ابزار او قلب است. در قسمت بعد به عنوان “تصوف در طول قرون” اختصاص یافته است. با نگاهی تاریخی به مساله تصوف می‌توان به این نظریه رسید که: “احادیث پیامبر اکرم (ص) آکنده از مواظظ عرفان است که نشان می‌دهد که در حقیقت رسماً او اولین شیخ صوفی بود. خبر می‌گوید: تمام طریقه‌های عرفان مسدود است مگر برای کسی که از گامهای رسول اکرم (ص) پیروی می‌کند و این دانش آمیخته به کلام رسول خدا (ص) است. و بعد از پیامبر گرامی (ص) نوبت به عمر و سپس به علی ابن ابی طالب (ع) می‌رسد که پیشوای اهل تصوف بودند و در مراحل بعد از حسن بصری، رابعه عدویه، جنید بغدادی و عبدالقادر، حلاج و جلال الدین رومی و محی الدین ابن عربی در بیان این مطلب توضیحاتی را در خصوص بعضی از عرفا مطرح کرده در هر حال با توجه به این که نویسنده مطالب خود را از منابع مختلف استفاده کرده و در بعضی از موارد با تجربه‌های دینی غرب و در برخی از مطالب خویش از منابع اهل تسنن سود جست لازم است که با تأمل و تأنی بیشتری به مسائل آن نگریسته شود.” (<http://al-shia.org/html/far/books/maqalat/erfan/80.htm>)

بنا به نظریه مارتین لینگز: “احادیث پیامبر پر از مواظظ بسیار بود.” این جمله بیان می‌کند که کسانی که با علم حدیث آشنایی داشتند و همچنین این کلام پر معنی را می‌شنیدند؛ خواسته یا ناخواسته به تصوف یا عرفان گرایش پیدا می‌کردند.

در بخش دیگر از نمودار بر این موضوع تاکید داریم؛ که اسلام علاوه بر علوم قرآن و علوم اسلامی با خودش یک روش زندگی هم آورده است. زندگی صوفیانه، عارفانه، زاهدانه، یک روش زندگی و هم طرز زندگی پیامبر اسلام و ائمه اطهار است که صوفیان از آن الگو گرفته بودند.

شاید به این خاطر صوفیان را از اهل سنت می‌دانند که اهل بیت رسول اکرم (ص) عارفان بزرگ اسلام بودند. علی (ع) که سرور عارفان بود. شایان ذکر است که اسلام را فقط صوفیان در زندگی خود نشان نمی‌دادند. شاید علت این که موج تصوف از اوایل اسلام تا امروز ادامه

داشته این بوده که ائمه اطهار (ع) الگوی عارفان بوده و افراد زیادی با آنها ارتباط داشتند. این مراجعات مردمی، موجب بیم خلفای اموی را در پی داشت و ناگزیر ائمه همیشه تحت نظارت حاکمان عصر خود بودند. اما صوفیان مشغول تکامل روحی خود بوده آنها را خطری برای حکومت نمی دانستند.

چرا اهل تصوف راضی به طی کردن راه های دشوار بودند؟

هدف اهل تصوف رسیدن به خداوند بود و برای رسیدن به خدا، فقط با پیروی راه انسان کامل امکان پذیر بود. آنها با این روش زندگی می خواستند به خداوند برسند و چون خدا ازلی و ابدی است در او باقی باشند. به این علت بعضی مراحل سخت را طی می کردند.

در نمودار مشخص گردیده که وحی به قلب انسان کامل نازل می شود. در تصوف و عرفان هم قلب مکان تجلی حق است. از این جهت بین عقل و عشق همیشه مناظره وجود دارد. کتاب عشق، همان مکتب عرفان است و کمال انسان را در عشق که- مقصود، عشق به ذات حق است- و در آنچه که عشق، انسان را به آن می رساند، می داند. برخلاف مکتب عقل که- مکتب حرکت نیست و مکتب فکر است-

حکیم، سخن از حرکت نمی کند، به عقیده او همه حرکت ها، حرکت ذهن است این مکتب، مکتب حرکت است، اما حرکتی صعودی و عمودی، نه حرکت افقی- در ابتدا انسان برای رسیدن به کمال، باید حرکتش صعودی و عمودی باشد، یعنی حرکت و پرواز به سوی خدا است.

این ها معتقدند که سخن، سخن فکر، عقل و استدلال نیست؛ سخن، سخن روح انسان است. به عقیده اینها روح انسان واقعا به حرکت معنوی نیاز دارد؛ تا آنجا که به خدا می رسد. این همان سوال پر چالش است که ”انسان به خدا می رسد“ یعنی چه؟ اما آنها معتقدند که: ”مکتب عشق اساسا مکتب عقل را تحقیر می کند“-(مطهری، 125، 1368)

یکی از بخشهای بسیار عالی ادبیات فارسی، بخش ”مناظره عقل و عشق“ است. زیرا کسانی که وارد این بحث شده اند اغلب خودشان اهل عرفان بوده اند؛ همیشه عشق را بر عقل برتری داده اند.

مکتب عشق برای رسیدن انسان به کمال، عقل را کافی نمی داند، زیرا معتقد است: که عقل، جزیی از وجود انسان است، نه این که تمام ذات انسان، عقل او باشد، عقل مثل چشم، یک ابزار است. ذات و جوهر انسان که عقل نیست، ذات و جوهر انسان، روح است و روح از عالم عشق بوده و جوهری که در آن، جز حرکت به سوی حق، چیز دیگری نیست. به این علت است که عقل در این مکتب تحقیر می شود.“ (مطهری، 1368، 125)

”انسان کامل به عقیده فلاسفه، انسانی را گویند که عقلش به کمال رسیده است، به این معنا که نقش اندام هستی در ذهنش پیدا شده است. اما با چه وسیله به اینجا رسیده است؟ با قدم فکر، با قدم استدلال و برهان و با قدم منطق حرکت کرده تا به اینجا رسیده است.“ (مطهری، 1368، 123)

تاریخچه رشد تصوف:

بحث مهمی تحت عنوان خاستگاه عرفان و تصوف وجود دارد. همانطور که در قسمت های پیشین ذکر شد، واژه تصوف، مقدم بر واژه عرفان - به عنوان یک جریان و به عنوان یک دانش- است. تصوف، واژه ای است که در قرن دوم هجری بکار می رفت، در حالی که عرفان، واژه ای است که در قرن سوم هجری کاربرد داشت؛ اگرچه بعدها این دو واژه، مترادف به کار می رفت. چنان که برای بایزید بسطامی به جای صوفی واژه ”عارف“ به کار برده شده است: ”کمال عارف سوختن او باشد در دوستی حق“ و نیز گفته است: ”کمترین چیزی که عارف را واجب آمد آن است که از مال و ملک تبرا کند و حق این است که اگر هر دو جهان در سر دوستی او کتب هنوز اندک باشد.“ (سجادی، 1386:9)

خاستگاه عرفان و تصوف چیست؟ آیا تعامل مسلمانان با عرفان ایرانی باعث شد که تصوف در جهان اسلام شکل پیدا کند؟ آیا عرفان یهودی و عرفان مسیحی، با مسیحیت یا یهود تعامل پیدا کردند و باعث تحقق تصوف اسلامی شدند؟ آیا آیات و روایات منشاء تصوف اسلامی شده است؟

وقتی به کتابهای صوفیه، مانند "رساله قشیری"، اثر ابوالقاسم قشیری مراجعه می کنیم؛ در این که منشا عرفان، آیات و روایات بوده تصریح شده است. یعنی مسلمانان از آیات و روایات به عرفان روی آوردند. و شخصیتی مانند جامی در "نفحات الانس" همین نظر را دارد و بعضی متفکران مانند: مطهری در کتاب "آشنایی با علوم اسلامی" و زرین کوب در کتاب "ارزش میراث صوفیه" و جلال الدین همایی در کتاب "تصوف در اسلام" همگی این نظریه را پذیرفته اند. یعنی متأخرین و متقدمین تصریح کردند که منشا تصوف آیات و روایات است.

بی شک آیات و روایات در پیدایش تصوف و عرفان نقش مؤثری داشته، اما بعدها در اثر تعاملی که با جریان های دیگر داشتند؛ تصوف تحقق یافته در آداب و رسوم از عرفان های دیگر هم تأثیر پذیرفته اند. از متقدمین در قرن چهارم ابوریحان در کتاب "التحقیق ماللهند" این مطلب را تصریح می کند که مناسکی که هندی ها دیده شده، به آداب صوفیان خیلی شباهت داشته است.

اگر آیات و روایات علت محدثه و منشاء پیدایش عرفان و تصوف بوده اند؛ اما بعدها، جریان های عرفانی دیگر در تغییر و تحول عرفان اسلامی مؤثر بوده است. پس از بوجود آمدن خانقاه، بعضی از آداب و رسوم آن در آیین های دیگر دیده می شود. به هر حال تصوف تحقق یافته، ترکیبی از آیات و روایات و جریان های عرفانی است. به طور مثال در عرفان عملی، واژه هایی مثل زهد، رضا، یقین، توحید، توبه و از این قبیل واژه ها به کار رفته است؛ این واژه ها همه مفاهیم شرعی بوده و از شریعت به عاریه گرفته و استفاده می کنند.

بنابراین معلوم می شود که عرفان از آیات و روایات تأثیر فراوان پذیرفته است. اما عرفان تحقق یافته، وبه طور کامل، مستنبط از آیات و روایات نیست، بلکه از جریان های مختلف هم بهره برده است. برای مثال در تصوف اهل حق، که شامل خاندان های دوازده گانه هستند؛ یکی

از انشعاب های آنها، ”مکتب“ است نور علی الهی (۴) مؤسس این فرقه است؛ کاملاً مشخص است که از ایران باستان تأثیر پذیرفته البته بسیاری معتقدند که مباحث عرفانی شیخ شهاب الدین سهروردی نیز از ایران باستان تأثیر پذیرفته است.

یکی از ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین، راه یافتن اسراییلیات و نصرانیات در تفسیر قرآن است. چنان که ابن خلدون می نویسد: ”اقوال اهل کتاب و آراء آنها که به اسراییلیات از یهودیان و نصرانیات از ترسایان شهرت یافته اند؛ در تفسیر قرآن راه یافته و مطالب غث و سمین و مردود و مقبول جایی را در تفسیر قرآن برای خود باز نمودند.“ (حجتی، 2010:79)

به نظر می رسد که اهل کتاب بر تفسیر و تصوف تأثیر گذاشته است. زیرا بعد از گسترش حدود خلافت مسلمانان با فرهنگ سایر ملل آشنا شده و بین این فرهنگها تعاملات اتفاق افتاده است. تصوف از ابداعات مسلم نیست. در میان اقوام پیشین، مانند: نصارا، وثنیه، برهمایی و بودایی نیز وجود داشته است. این ریشه در تاریخ نیز ناشی از تا ثیری است که دین فطری بر انسان دارد و آدم را به سو زهد و سپس به معرفت نفس رهنمون می سازد، در میان مسلمین نیز عرفان و تصوف، در عهد خلفا، به لباس زهد حضور دارد.

عده ای صوفی را که به دلیل پوشیدن لباسهای پشمینه، صوف می خواندند، چنان که در قرن دوم هجری عده ای از زهاد و عباد زمان، لباس پشمینه می پوشیدند و به این لباس معروف بودند. به همین جهت در نیمه قرن دوم کلمه صوفی رواجی ندارد. و اولین کسی که به این اسم نامیده شده است ”ابو هاشم کوفی م. 160“ است. در زمان مأمون عباسی نیز کسانی مشهور به صوفی بوده اند. تا این زمان، تصوف، زهد به همراه خوف و خشیت است، اما با ظهور ”رابعه عدویه“، عشق و محبت نیز به این مجموعه افزوده می شود. در این دوران، در خراسان، به دلیل خاموشی کانون ”ابومسلم“ و شکست جاه طلبی های ارضاء نشده خراسانیان و نیز مجاورت با حوزه ی فعالیت سیاحان و زائران بودایی، صوفیه ی خراسان شکل می گیرد. صوفیه در مناطق مختلف بلاد اسلام با زیاده روی در ریاضت و رجوع به باطن و ترک ظاهر شریعت و نیز سخن از محبت گفتن، متشرع را علیه خود برانگیختند و به تدریج با ظهور

صحبت از وحدت و اتحاد وجود، این مخالفت ها بیشتر شد و مجبور به تأویل سخنان خود و نیز آیات و روایات شدند. در بغداد، به جهت رونق فلسفه و کلام، تصوف مبادی خود را تنقیح کرده و با فلسفه نو افلاطونیان آشنا شد و عقاید جدیدی در میان ایشان رایج گردید.

اولین صوفی که "اثری از او باقی مانده است، حارث بن اسد محاسبی (243-165) است با دو کتاب به نام های الرعایة لحقوق الله و الوصایا" (سجادی، 60، 1376) و در سال 309 هجری حسین بن منصور حلاج به دلیل عقاید و گفتار کفر گونه محکوم به مرگ شد. پس از او عده ای از صوفیه از روی احتیاط دم درکشیدند.

تاریخ مراحل رشد تصوف را به قسمتهای زیر تقسیم می کنند:

بعضی این مراحل را نپذیرفتند و قائل به مراحل دیگری هستند ولی به نظر می رسد عرفان اسلامی هفت دوره را پشت سر گذاشته است.

1- دوره اول، دوره زاهدان است. همان طور که بیان شد، واژه تصوف ابتدا در قرن دوم در کوفه، توسط "ابو هاشم کوفی صوفی"، متوفی سال 150 هجری، بکار رفت. وی شاگرد حسن بصری بود که متوفی در سال 110 هجری است. بعد از آن، این واژه در قرن سوم در کل عراق گسترش پیدا کرد.

عبد الرحمن سلمی در کتاب "طبقات الصوفیه"، صوفیان را به پنج طبقه تقسیم کرده است. در طبقه اول کلمه "زهد" خیلی زیاد به کار رفته است. (سلمی، 7: 1960-136) از کتابهای دیگر صوفیه از جمله رساله قشیریه، "اللمع" ابو نصر سراج و "تذکرة الاولیا" ی عطار نیز بر این عقیده اند که تصوف در قرن های اول و دوم بیشتر به شکل زهد تظاهر کرده است. "از بین محدثینی که مخالف با حکومت اموی بودند از مردم جدا شدند. در این زمان اصطلاح صوفی به کار نمی رفت. کسانی که زندگی صوفیانه داشتند آنها را زاهد یا عابد می نامیدند. فعالیت آنها مبنی بر نظریه ای خاصی نبود. آنها با مردم عادی دو فرق داشتند: یکی این است که آنها به دین علاقه مخصوص داشتند و دوم این است که آنها به دین عمل ویژه می کردند" (16: 1965)

در زمان گسترش این واژه در عراق، تصوف در خراسان نیز با نام مَلامَتیه (۵) شکل گرفت. صوفیان خراسان علاقه نداشتند به آنها صوفی بگویند، به همین دلیل، خود را ملامتی نامیدند. بعد از آن در قرن چهارم واژه ی تصوف برای همه فرقه های صوفیه (۶) در هر جای جهان که این جریان صوفیه شکل گرفته بودند- به کار می رفت و به تدریج واژه عرفان نیز بصورت دو واژه مترادف به کار رفت.

در مرحله اول تصوف، را ”زاهدان“ می نامیدند. زاهدانی که اصحاب پیامبر و ائمه یا افرادی مثل ابوذر، سلمان، اصحاب صُفه، از شخصیت هایی که اهل جهاد، زندگی، سیاست و هم اهل زهد بودند. از قرن دوم به بعد تصوف شکل پیدا می کند و در قرن ششم، عمده ی این فرقه های صوفی، سرسلسله ی خود را ابوذر و سلمان و مقدار معرفی می کنند؛ درحالی که هیچ ارتباطی میان آنها نبوده. اما به دلیل زهد و عرفان، خود را به آنها منسوب می کنند. به نظر، قرن اول و نیمه ی اول قرن دوم را باید این دوره عرفان اسلامی دانست.

2- دوره ی دوم، تصوف به مثابه یک جریان فرهنگی- اجتماعی پدید می آید. این دوره از نیمه دوم قرن دوم تا قرن چهارم را شامل می شود. افرادی مثل ”ابوهاشم کوفی“ و ”حسن بصری متوفی 110 هـ“ جزء این دوره است؛ اما حسن بصری اصطلاح تصوف را به کار نبرده است. ابوهاشم کوفی صوفی و صُفیان سوری نمونه هایی از این دوره هستند. صوفیان سوری نقدهایی به امام صادق (ع) داشتند. در روایتی آمده که او با امام صادق (ع) بحث می کرد و او را مورد نقد قرار می داد که چرا مشغول کشاورزی هستید؟ امام پاسخش را داد. او رفت و با جمعی آمد؛ امام به آنها نیز پاسخ داد. آنها کسانی بودند که انتقادهایی به اهل البیت داشتند.

3- دوره ی سوم، از قرن پنجم تا قرن ششم ادامه داشت. این دوره که از آن به تصوف به مثابه ی یک جریان معرفتی- فرهنگی و اجتماعی تعبیر می شود. در دوره ی اول جریان نیست. اما در دوره دوم جریان فرهنگی- اجتماعی می شود و در دوره ی سوم معرفتی اضافه می شود. بُعد معرفتی در این مرحله به این دلیل اضافه می شود که در این دوره، صوفیان به تألیف می پردازند و آثاری در این زمینه از جمله- ”رساله قشیریه“ و رساله ”کشف المحجوب“ هجویری

منتشر می شود. در این دوره نیز، اهل سنت هستند اما شیعه و رویکرد انتقادی به اهل بیت، در این دوره دیده نمی شود. و در قرن پنجم، مولف “کشف المحجوب” از امام علی (ع) و امام صادق (ع) نیز به عظمت یاد می کند. (هجویری، 1386:3).

”ابن فارض متوفی 632“ نیز در همین دوره دیده می شود. او کسی است که بُعد معرفتی به عرفان داده است. یا ”شهاب الدین سهروردی متوفی 632“ مولف کتاب عرفانی ”عوارف المعارف“ که بُعد معرفتی عرفان را نشان می دهد یا ”نجم الدین کبری متوفی 618“ مؤسس فرقه ایی به نام فرقه ”کُبرویه“ است.

دوره ی سوم و دوره ی چهارم تا کنون ادامه دارد. فرقه هایی که اکنون دیده می شوند مانند: ذهبیه، خاکساریه و نعمت اللهیه (نعمت اللهیه کوثریه، نعمت اللهیه صفی علی شاهی، نعمت اللهیه گُنابادی)، همه آنها ادامه ی دوره سوم هستند. در این دوره، فرق مباحث عرفانی خود را علاوه بر یک جریان فرهنگی- اجتماعی به صورت معرفتی هم ارایه می دهند. به عنوان مثال:

معظم خراسانی که از فرقه ذهبیه است، کتابی با عنوان ”تحفه عباسیه“ دارد و یا صالح علی شاه که از فرقه نعمت الله گُنابادیه است، او آثاری دارد؛ که بُعد معرفتی را بیان می کند؛ در عین حال که یک جریان فرهنگی- اجتماعی هستند. (سجادی، 1376: 159).

4- دوره ی چهارم از قرن ششم شروع و تا قرن هشتم ادامه داشت. در این دوره اتفاق جدیدی را به خود اختصاص داد. تصوف در این دوره به مثابه یک نظام دانشی و معرفتی است. در این دوره عرفان نظری شکل می گیرد و به عرفان نظری و عملی تقسیم می شود در صورتی که قبل از این دوره چیزی به نام عرفان نظری وجود نداشت.

سوالی که پیش می آید این است که فرق نظام دانشی- معرفتی با آن بُعد معرفتی در دوره ی قبل چیست؟ فرق این دو دوره در این است که در آن بُعد معرفتی، عارفان وقتی سیر و سلوک و شهود می پرداختند و پس از آن شهود خود را مَثَوْن و تبیین می کردند. اما به صورت یک دانش، به معرفت خود نظام نمی دادند و شهود خود را به دانشی که موضوع، محمول و مسائل دارد، تبدیل نمی کردند. اولین کسی که به این موضوعات توجه کرد؛ شیخ اکبر محی الدین

عربی بود. در مورد سنی یا شیعه بودن وی نیز نظرات مختلفی وجود دارد. اگرچه قرائنی وجود دارد که نشان می دهد شاگرد ایشان گرایش به تشیع داشته است. اما باید به این مطلب توجه داشت که آنها در عصری زندگی می کنند که شیعه در محدودیت و انزوای کامل بوده است. و از طرفی با آن مقامات بلند در ولایت، نمی توان منکر تشیع آنها شد.

اگرچه ولایتی که شیعه به آن قائل است با ولایت اهل سنت فرق دارد. اهل سنت ولایت را فقط به ولایت سیاسی- اجتماعی منحصر می کنند. اما ولایت تکمیلی و تشریعی و سیاسی- اجتماعی تنها اعتقاد شیعه بوده و دقیقاً این گستره از ولایت را، شیخ اکبر قائل شده است.

شعرانی از عرفای قرن نهم و مؤلف ”یواقید“ که ”فتوحات“ را تلخیص کرده است؛ کتابش را، تلخیص ”فتوحات“ می داند. اما مطالبی که در تلخیص آورده شده؛ در فتوحات فعلی دیده نمی شود. اگر متن ”یواقید“ را مستند دانسته شود، احتمال تصرف در ”فتوحات“ را افزایش می دهد. همچنین یکی از محققان مصری به نام ”عثمان یحیی“ (۷) از ابن عربی پژوهان نامدار که خود برخی از آثار او، از جمله، چهارده جلد از فتوحات را تصحیح و چاپ کرده، است.

5- دوره پنجم و ششم، از قرن هشتم آغاز و تا دوره تا قرن یازدهم ادامه یافت. در این دوره دو اتفاق مهم افتاده است. ”یعنی در این دوره، ما دو انشعاب باید باز کنیم. بعد هم این دو دلیل را در مورد دلایل بنویسید“

در دوره پنجم عرفان و تصوف را به مثابه ی یک نظام فلسفی ارایه کردند. یعنی برای استدلال فلسفی، برهان آوردند. در صورتی که ابن عربی و قونوی فقط تبیین کردند که با علم حضوری و عقل حضوری متوجه شویم. آنها نظام سازی کردند اما برهانی نکردند.

بحث برهانی از دوره ابوحامد محمد ثرکه (مؤلف قواعد التوحید)، ملا عبدالرزاق کاشانی، شاگرد عبدالرزاق کاشانی (مؤلف شرح فصوص)، داوود ابن محمود قیصری (مؤلف شرح فصوص) و ابن ترکه (مؤلف تمهید القواعد) آغاز شد.

عبدالرحمان جامی نیز در برهانی کردن استدلال نقش بسزایی داشته است. اگرچه این افراد از عرفان، فقط وحدت وجود را برهانی کردند علتش آن است که ابوحامد و عبدالرزاق و قیصری، فلسفه خوانده بودند و گرایش مشایی داشتند. اما بحث های فلسفی مشایی، آنها را قانع نکرد؛ سپس گرایش به عرفان پیدا کردند. شاهد مثالش این است که کاشانی هیچ استادی نداشته و خودش ابن عربی را خوانده است. اما قیصری شاگرد کاشانی با فلسفه مشاء با برهان و استدلال سروکار آنها نیز ذوق فلسفه مشاء را داشتند؛ خواستند تا ابن عربی را به مشاء نزدیک کنند. به همین علت وحدت وجود را از ابن عربی و قدرت مبرهن کردن را از مشاء گرفتند.

6- مرحله بعدی که از آن تعبیر به دوره ی ششم می شود، از قرن هشتم آغاز شد. در این دوره از سید حیدر آملی متوفی 877، کسی نظام عرفانی شیعی را بوجود آورد یعنی عرفان ابن عربی را با کلام شیع مقارن کرد شروع و ابو حامد، کسی که عرفان ابن عربی را با فلسفه مشاء مقارن کرد. و سیدحیدر، مولف کتاب جامع الاسراء که درباره ی انسان کامل، ولایت و نبوت، شیعه را به این مباحث بسیار نزدیک کرد. (<http://akhlagh.porsemani.ir>)

7- دوره هفتم، دوره ای است که عرفان ابن عربی به یک نظام فلسفی- شیعی- عرفانی تبدیل می شود. یعنی از این دو دوره پنجم و ششم استفاده کرد و آنها را ترکیب کرد و یک حکمت متعالیه توسط صدرالدین شیرازی ملاصدرا (متوفی 1045) تأسیس شد. ملاصدرا همه ی مباحث عرفان ابن عربی را - مثل اصالت وجود، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول- تبدیل به یک نظام فلسفی کرد. جایی که می گوید حکمت المشرقیه یعنی دیگران شهود کردند و من فقط مبرهنش می کنم. ولی آنجا که می گوید حکمت العرشیه یعنی من شهودش کردم. در هر جایی که ملاصدرا بحث های ناب دارد- نه آنجایی که حرف های فخر یا ابن سینا را نقد کرده است- حکمت العرشیه یا حکمت المشرقیه است. یعنی او مکاشفات عرفا را مبرهن کرده است. به عنوان مثال برای اصالت وجود و تشکیک وجود و وحدت وجود برهان می آورد و یا در جلد دهم اسفار، وحدت وجود را مدلل می کند. و بحث وجود فقری که ایشان آورده است، نه فقیر بلکه کل عالم عین فقر الی الله است. در همه ی اینها از ابن عربی استفاده کرده است. ملاصدرا هم مفسر قرآن است و هم شرح اصول کافی دارد. در واقع از تفکر شیعه استفاده می کند و از

آموزه های ابن عربی نیز استفاده می کند و آنها را میرهن می کند، به گونه ایی که تمام جریانهای فلسفی- کلامی- عرفانی عصر خودش را هم کنار می گذارد. در ضمن ملاصدرا یک معجونی از آنها درست نکرد، اگر کسی قائل به این حرف باشد، ملاصدرا را درست نفهمیده است. اینطور نیست؛ بلکه او یک نظام ساخته است و نظامش را هم مدلل کرده است. ولی در اجزاء این نظام، از مکاتب گذشته خودش هم استفاده کرده است.

بعد از او، دیگران همین راه را ادامه دادند. افرادی مثل علی نوری، حاجی سبزواری، محمدرضا قمشه ای تا علامه طباطبائی نیز راه ملاصدرا را ادامه دادند. البته مرحوم علامه طباطبائی طوری بدایه و نهاییه را نوشت که بگوید این فلسفه ی محض است. مصباح که شاگرد ایشان بود نیز همین راه را ادامه داد. اما افراد دیگر مانند: آیت الله حسن زاده و آیت الله جوادی آملی، مشرب استادان قبل از علامه را بیشتر طی کردند. یعنی فلسفه ی آنها فلسفه، عرفان و تفسیر است.

نتیجه:

استاد مرتضی مطهری در کتاب ”انسان کامل“ عرفان اسلامی به طور کامل شرح داده و چندین بخش از این اثر به مکتب عرفانی و دیگر مکتب ها مقایسه شده است. اگرچه آثار مطهری بسیار جامع بوده اما در این مقاله کوشش شده که انسان کامل را براساس نمودار ارایه شده، تبیین گردد.

در بررسی، پژوهش و مقایسه تاریخ تفسیر و تصوف به این نتیجه می رسیم که نسبت دادن تصوف به اهل سنت اشتباه است. طبق نظریه ”مارتین لینگز“ هم معلوم می شود که اولین صوفی خود پیامبر اسلام بود.

یادداشت ها:

- 1- محی الدین، از نژاد عربی از اولاد حاتم طائی و اهل اندلس بود. او به کشورهای اسلامی مسافرت کرد و در شام از دنیا رفت. آرامگاه او در دمشق است. محی الدین اندلسی شامی به اعتبار مدفنش در سوریه "شامی" گفته می شود. مولوی معاصر صدرالدین قونوی است.
- 2- صدرالدین قونوی که اهل قونیه (ترکیه) و پسر خوانده محی الدین بود، محی الدین هم استادش بود. افکار محی الدین به وسیله صدرالدین قونوی به مولوی انتقال پیدا کرده است. صدرالدین امام جماعت بود و مولوی به او اقتدا می کرد.
- 3- کشف المحجوب، کتابی تعلیمی در تصوف از علی بن عثمان هجویری است. از قرائن برمی آید که نوشتن کتاب پیش از سال 465 قمری آغاز شده است و پس از سال 469 به پایان رسیده است (هجویری، 1386:41) کشف المحجوب از قدیم ترین کتاب هایی است که به زبان فارسی در تصوف نوشته شده است و ویژگی های نثر دوره ی اول زبان فارسی را داراست. به نظر می آید که این کتاب یکی از مآخذ عطار در تذکرةاولیا بوده است. (بهار، 2: 1384/187) این کتاب نخستین بار در سال 1926 میلادی توسط ژوکوفوسکی در لنینگراد انتشار یافت. چاپ دیگری هم به اهتمام دکتر محمد حسین تسبیحی در سال 1374 شمسی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) صورت گرفت و در سال 1383 توسط دکتر محمود عابدی انتشار یافته است.
- مزار هجویری در لاهور پاکستان است. اشعار فارسی او به زبان فارسی بر دیوار، روی سنگ حک شده است. او شخصیتی است که زبان فارسی را در منطقه شبه قاره توسعه داد. کسی بود که مُرید داشت.
- 4- اهل حق نام فرقه ایست موسوم به مکتب "نور علی الهی" است که توسط یکی از پیروان فرقه اهل حق در ایران راه اندازی شده است. فتح الله جیحون آبادی ملقب به نور علی الهی در تاریخ 1274/6/19 در روستای جیحون آباد صحنه متولد شد. وی از کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و سپس به سیر و سلوک و ریاضت های سلیقه ای پرداخت. نور علی پس از فوت پدر زادگاه خود را ترک کرد و عازم تهران شد. وی از سال 1308 تا 1336 به مدت

28 سال در شهرهای کرمانشاه، قم، تهران، خرم آباد و شهرهای دیگر در دستگاه قضایی رژیم پهلوی مشغول به کار بود. در سال 1353 شمسی در سن 79 سالگی در تهران فوت کرد. از دیدگاه علما شیعه، نشان از ضلالت و گمراهی وی و پیروانش دارد.

5- مَلامتیه نام طریقتی از صوفیان است که در سده هشتم میلادی در ایران دوره سامانی فعال بودند. ملامتیه و ملامتیه از ماده "مَلامت"، به معنا سرزنش و نکوهش، است. پیروان این فرقه به سودمندی "سرزنش نفس" باور دارند و می کوشند دانایی های خود را پنهان کرده و کاستی ها و اشتباهات خود را علنی کنند تا با این کار همواره با یاد نقص های خود باشند.

6- صوفیه: پیروان طریقه ی تصوف. اهل طریقت. آنان که از طریق ریاضت و تعبد، طالب راه یافتن به حق و حقیقت اند. گروهی که از اواخر قرن دوم هجری در اسلام پدید گشتند و بخاطر طرز تفکر، لباس، خوراک، عبادت و ریاضت مخصوص، بدین نام معروف گشتند. چون صوفیه از بدو پیدایش در سراسر تاریخ اسلام و ایران در علوم و آداب و اجتماع اثر شگرفی داشته اند، شایسته است که درباره ی آنان و طریقت آنها که به تصوف معروف است بحث مفصل تری شود.

صوفی و علت تسمیه ی صوفیان بدین نام، نظرهای مختلف موجود است. گروهی گفته اند: تصوف منسوب به اهل صفة است که جماعتی از فقرای مسلمانان صدر اسلام بودند و در صفة ی مسجد پیغمبر سکونت داشتند و از صدقات روزی می خوردند. لیکن این وجه تسمیه درست نیست، زیرا نسبت صفة صفی است نه صوفی. سمعانی در الانساب نویسد: در این نسبت اختلاف کرده اند، بعضی گفته اند صوف به لباس صوف منسوب است و بعضی گویند از صفا است و بعضی آنرا نسبت به بنی صوفه دانند که جماعتی از عربند و با زهد بسر می بردند. بعضی گفته اند: نخستین کسی که خود را وقف خدمت خدا کرد مردی بود صوفتنام و اسم حقیقی وی "غوثن بن مر" بود و زاهدان که از جهت انقطاع از ماسوی الله بدو شبیه بودند صوفیه نامیده شدند. و بعضی گویند صوفی منسوب به صوفانه است که گیاه نازک کوتاهی است و چون صوفیه به گیاه قناعت می کردند، صوفی نامیده شدند. این وجه تسمیه نیز درست نیست،

زیرا در این صورت باید نسبت آن صوفانی باشد نه صوفی. بعضی گفته اند: صوفی منسوب است به صوفه‌الققا، یعنی موهائی که در قسمت پشت سر می روید. چند تن از مستشرقان بخاطر شباهت صوتی که بین کلمه ی ”صوفی“ و لغت یونانی ”سوفیا“ موجود است و همچنین مشابهت دو کلمه ی ”تصوف“ و ”تؤسوفیا“ گفته اند: کلمه ی صوفی و تصوف ماخوذ از دو لغت یونانی ”سوفیا“ و ”تؤسوفیا“ است، اما مستشرق آلمانی نولد که خطا بودن این تصور را اثبات کرده و نیکلسن و ماسینیون نیز این تخطئه را تایید کرده اند. جمعی کثیر برآنند که صوفی به صوف (پشم) منسوب است از آن جهت که اینان پشمینه پوشند. ابونصر سراج در ”اللمع“ آورده: آنها را صوفی می نامیم، زیرا پشمینه پوشند و پشمینه ی پوشی آداب انبیاء و صدیقان و حواریون و زهاد بوده است. قشیری از صوفیان اواخر قرن چهارم که تا نیمه ی قرن پنجم هجری بسر می برده، در رساله ی قشیری آورده: این طایفه غالباً صوفی نامیده می شوند و این لفظ جامدی است؛ اما گفته ی آنان که گویند: صوفی از صوف مشتق است چندان بی جا نیست، ولی صوفیان به پوشیدن صوف مخصوص نیستند. بعضی گفته اند: صوفی از صفا آید، لیکن این اشتقاق بعید بنظر می رسد. و گروهی گفته اند: صوفی مشتق از صف است بدین جهت که این طائفه از جهت قلب در صف اولند... شاید بهترین فرض همان است که صوفی را کلمه ی عربی و مشتق از صوف بدانیم بدان جهت که زاهدان و مرتاضان قرون اول اسلام لباس پشمین خشن می پوشیدند و معنی کلمه ی ”تصوف“ را پشمینه پوشیدن می دانیم، مانند آنکه تقمص بمعنی پوشیدن پیراهن است.

7- عثمان یحیی از ابن عربی پژوهان نامدار که خود برخی از آثار او را تصحیح کرده، در کتابی به نام مؤلفات ابن عربی: تاریخها و تصنیف ها، فهرست جامعی از آثار ابن عربی گردآوری کرده است. ابن محقق مصری که چهارده جلد از فتوحات را تصحیح و چاپ کرده، در این کتاب می نویسد: از ابن عربی تعداد هشتصد و چهل و شش عنوان کتاب و رساله بجای مانده است. از جمله آثاری که عثمان یحیی به عنوان اثری منسوب به ابن عربی از آن یاد کرده، کتابی است با عنوان جذوة الاصطلاء و حقیقة الاجتلاء (عثمان یحیی، 267: 1371-266). این کتاب که نسخه ای کهن از آن در کتابخانه دانشگاه ”ییل“ و مجموعه ”لندبرگ“ قرار دارد (برگ

های، 1-189) در 17 ربیع الثانی سال 606 و در دمشق و خانقاه مشهور سمیسطیه کتابت شده است.

منابع و مأخذ

- ##بهار، محمد تقی (1384) سبک شناسی جلد شناسی جلد دوم. امیر کبیر تهران
- ##حجتی سید محمد باقر، سیری در تفسیر قرآن از آغاز تا عصر تابعین، گروه تحقیقاتی از سایت اینترنتی. ensari.ir
- ##سجادی، ضیاءالدین (1376)، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، سمت، چاپ ششم. تهران
- ##سلمی عبدالرحمن، (1369)، مجموعه آثار، گرد آوری نصر الله پور جوادی، جلد اول، مرکز چاپ اول، نشر دانشگاهی
- ##هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (1374)، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- ##هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (1386) کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی. چاپ سوم، سروش، تهران
- ##عثمان یحیی، (1371)، تاریخها و تصنیفها، ترجمه احمد محمد طیب مطهری، مرتضی (1368)، انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ دوم، تهران.

Al-Sulami, Abu abd al-Rahman Muhammad b. al-Husain. (1960), Tabaqat
al-sufiyya. Leiden

<http://akhlagh.porsemani.ir>

<http://al-shia.org.html/far/books/maqalat/erfan/80.htm>